

هو العليم

بررسی حدیث سعه (۳)

سلسله دروس خارج اصول فقه - براءت - جلسه

دویست و پانزدهم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱ روایت شکست قیام، قبل از ظهور امام

زمان

تلمیذ: این روایت معروف است که هر قیامی که قبل از قیام امام زمان برپا بشود محکوم به شکست است. ۱.
استاد: بله، محکوم به شکست است.

تلمیذ: این طور که شنیدم مثل اینکه مخالف

تفسیر مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هستید؟

استاد: بله من آن وقت هم اشکال داشتم. این یک اخبار است؛ خلاصه اخباری است که در آن شائبه انذار هست.
تلمیذ: یعنی نهی هست.

استاد: بله نهی هست. آن وقت روی این حساب باید به **أَلَا هُمْ فَالْأَهْم** [عمل کرد] یعنی نه می توانیم آن قوانین و قواعد فطری و حکومتی و اسلامی را کنار بگذاریم و از یک طرف با این ادله روبرو هستیم؛ دیگر بین این دو مسئله را باید جمع کنیم.

تلمیذ: یعنی قانون مداری باشد.

استاد: بله، قانون مداری باید باشد؛ یعنی هم ولایت فقیه بیاوریم، هم قانون مداری را باید در اینجا به وجود بیاوریم.

این را هم بدانید که این قضیه درست شدنی نیست. حالا شما خواهید دید؛ نه آنها (آن خارجی ها) دست از سر ما برمی دارند و نه ما می توانیم یک چهره خوبی از خودمان ارائه بدهیم! لذا این مسئله همین طوری هست!

بعضی ها به ما ایراد گرفتند یعنی اشکال داشتند واقعاً که آیا این قضیه موجب می شود شخصیت ایشان زیر سؤال برود یا نه؟! البته من پاسخ آنها را دادم و در این جلسه و این مرتبه می خواهم به این قضیه اشاره بکنم.

علی‌ای حال وقتی یک مسئله، مسئله خاص است اصلاً حرام است که انسان بیاید بگوید؛ مثلاً شخصی یک کاری کرده است را بگوید. به عبارت دیگر پرونده سازی کردن برای افراد مثل کاری که اطلاعات می کند. حالا آنها اصلاً شخص بیچاره را در دام می اندازند تا بعد از او مدرک بگیرند! این طور است!

بله یک نفر می گفت که یکی از دوستانش از افرادی بود که با آنها آشنا بود او می گفت که من در یک هتلی بودم متوجه شدم که برای من یک کاری می خواهند درست کنند - یک خورده سرشاخ شده بود - می گفت: یک دفعه تا من وارد اطاق شدم خواستم داخل بروم، یک دفعه دیدم یک دختر بی حجاب داخل آمد و گفت که من با شما کار دارم! می گفت: من در یک آن فهمیدم که قضیه چیست؟! چون دیدم یکی دو نفر هم در سالن هستند فهمیدم که اینها می خواستند فیلم برداری کنند، می گفت: بیرون پرش کردم و در را بستم و قفل کردم! و دیگر نقشه برملا شد. می گفت: دیگر جایم را عوض کردم و فلان. معلوم شد که بله، آقایان رفته بودند که مدرک بگیرند! خب این دیگر از واجبات است؛ یکی از واجبات است! اینها این طورند و نظائر این مسائل إلی ماشاءالله هست. حالا اگر قرار بر این باشد که یک وقت قضایا رو بشود شاید این هم مثل قتل های پرونده ای، این کارها رو بیاید؛ تلفن ضبط کردن ها، شنود گذاشتن ها، عکس انداختن ها، در جریان گذاشتن ها و اینها دیگر، حالا بعضی ها بند را آب می دهند و بعضی ها نه گوشی دستشان است و حواس شان هست.

افشاء کردن اسرار

علی‌آی حال افشاء کردن اسرار و مسائل خصوصی و فلان و این حرف ها مصادیق بدیهی حرام است. یک وقتی اصلاً کار شخص این است اصلاً صحبتش این است، مرامش این است، ممشایش این است؛ غیبت نیست مثل اینکه فرض کنید در درس می گویند که آقا این عرفا همه مزخرف می گویند. نقل قول این که دیگر حرام نیست! چون خودش دارد جلوی چهار هزار نفر می گوید! بله، این را گفتن و محکوم کردن که نه خیر ایشان قابلیت ندارد چنین حرفی بزند که دیگر [از بین بردن] شخصیت نیست! غیر از اینکه انسان بیاید یک مسئله خاصی را مطرح کند. وقتی خود طرف دارد می گوید و قضیه خلاف را مطرح می کند خب انسان این نقل قول را دارد می کند دیگر یا مرامش این طور است که برای همه مشخص است. من باب مثال شخصی اصلاً مرامش مرام ضد عرفان است حالا گفتند: ایشان مرامش مرام ضد عرفان بوده است و این موجب نقصش می شود، خب بشود، می خواست نکند. این دیگر هیچ شخصیتی در اینجا مسئله ای نیست.

ولی تمام این مطالب باید براساس نفس نباشد یعنی باید انسان ببیند که واقعاً رضای الهی در بیان مطالب هست یا نه؟ هر چیزی همین طور است؛ در جایی که امام کاظم علیه السلام به هشام بن حکم می گویند که ای کاش من بدنم را قطعه قطعه می کردند و شما این حرف های حق را جایی نمی زدید! حرف حق است یعنی از این بالاتر نداریم، ولی امام می گوید: نباید بگویید. ۲. حالا

ما یک چیزی به شما یاد دادیم - خدا انصافتان بدهد - بلند می شوید می آید اینها را جلوی یک عده می گوید آنها هم می گویند: بفرما این دوروبری های امام کاظم دارند برای امامتش تبلیغ می کنند. اینها هم می روند این حرفها را می زنند از آن طرف هارون به امام فشار می آورد، به موسی بن جعفر فشار می آورد.

افشاء اسرار امامت توسط برخی اصحاب امام

کاظم علیه السلام

اشکال در مسئله تقیه این است، واقعاً عدم تقیه حرام است؛ یعنی دارند پدر امام را درمی آورند، امام را کشتند، دیدید دیگر، در زندان انداختند و کشتند، اینها همه اش به خاطر کارهای هشام بن حکم بود، برای کارهای هشام بن حکم و معلی [بن خنیس] و یک مشت افرادی که دوروبر امام بودند و اینها کاسه داغ تر از آش بودند! امام می گفت: نگوئید، اینها می گفتند: آقا آن حرفهای که ما زدیم وقت دارد! به شما می گوئیم که نگوئید! بله من امام هستم از پیغمبرها هم بالاتر هستم، هیچ رودربایستی هم ندارم - من دارم از قول موسی بن جعفر می گویم! - غیر از جدم و پدرانم از همه پیغمبرها بالاتر جبرئیل باید بیاید خاک در ما را جارو کند؛ اینها همه به جای خود، ولی می گویم: نگو! یعنی واقعاً امام چطوری بگوید؟! اینها رفتند گفتند، آخر شما دلت برای دین می سوزد یا این موسی بن جعفر دلش می سوزد؟! رفتند و گفتند و هارون را وسوسه کردند. هارون هم اگر این حرفها را نمی شنید کاری نداشت، نشسته بود حکومتش را می کرد و کاری به موسی بن جعفر نداشت؛ هیچ اعتنایی هم نمی کرد. می گفت: یک عده ای هم حالا بروند نزد موسی بن جعفر، اشکالی ندارد. یا اینکه یک نوع محدودیتی به وجود می آورد که کسی نرود، به این مقدار که مشکل نیست. در یک جلسه یحیی برمکی آمد به هارون گفت که بیا یک جلسه سخنرانی، صحبت، منبر و خطابه هشام بن حکم را بین تا بینی در مملکت تو چه افرادی حواریون این موسی بن جعفر هستند. آمد پشت در نشست دید صحبت می کند؛ وقتی درآمد به یحیی رو کرد و گفت: شمشیر این مرد یعنی زبانش، از سیف صد هزار شمشیرزن برای من خطرناک تر است؛ **مائة ألف رجل**، ۳ خب آقا همین حرفها را می زنید موسی بن جعفر را در زندان انداختید!

علی ای حال انسان باید عقلایی کار کند و همیشه باید عقلایی باشد یک وقتی مجال هست و بالأخره یک حرکتهایی پیدا می شود که این حرکتها موجب می شود که ... مثل آن روز که ما راجع به آن قضیه صحبت کردیم و واقعاً شما ببینید افرادی که الآن هستند و این مسائل را مطرح می کنند درد دارند! حالا شما بگوئید که ولایت فقیه بالاتر از قانون است! بسیار جناب

آقای محترم! جناب آقای مرجع و فلان! خود جنابعالی مگر نزد آقای خمینی نرفتید و چند دفعه به ایشان نگفتید که جنگ را تمام کند؟! حرف‌های آقای خمینی چه بود؟! من از قانون بالاتر هستم، حرف ایشان این بود! افرادی که این مسائل را مطرح می‌کنند درد دارند! می‌گویند: آقا براساس چه قانونی؟! من قطع دارم با توجه به آن موقعیت آقای خامنه‌ای و آن حالت ایشان که حالت تکبر نیست، حالت استبداد نیست یعنی مسئله ایشان خیلی فرق می‌کند خیلی نسبت به سابق فرق می‌کند؛ اگر ایشان به جای آقای خمینی بود هیچ‌کدام از مسائلی را که در آن زمان اتفاق افتاد، ایشان اجازه نمی‌داد که اتفاق بیفتد. چرا؟! یکی به جهت کیفیت فکر، دوم به جهت ادراک موقعیت خودش، اینکه در روایات دارد: «**رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ [وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ]**»^۴ این است؛ اگر شخصی به مقدار معرفت و کیفیت قدرت خودش در میان یک جامعه، در میان یک افراد ... من الآن خودم فی حدنفسه ... خیلی بی‌رودربایستی و صریح می‌گویم: مرحوم آقا در بین شاگردانشان چه موقعیتی داشتند؟! بنده در بین رفقای خودمان - شاگرد که نیستیم ما همه باهم رفیق هستیم - چه موقعیتی دارم؟! اگر من بخواهم کار آن موقعیت آقا را انجام بدهم آیا موفق می‌شوم یا نمی‌شوم؟! موفق نیستم. خیلی بی‌رودربایستی موفق نیستم. حالا ممکن است که کسی ما را بالا بالاها ببرد ولی در امور ...

من دارم به یک رفیق اعتراض می‌کنم که آقا این کاری که شما انجام دادید برخلاف توافقی است که ما باهم کردیم به او برمی‌خورد و با ما قطع رابطه می‌کند. این قدر برای ما ارزش قائل نیستید؛ یعنی بنده نمی‌گویم چرا شما فرض کنید که رفتید به آقا سب کردید و چرا فلان کردید و از دین خدا برگشتید؟! - عکسش را می‌خواهم، بگویم! - من نمی‌خواهم بگویم: آقا چرا شما از من اطاعت محض نمی‌کنید، من کی تا حالا به کسی چنین حرفی زدم؟! آیا شما دیدید تا به حال بگویم که مثل بقیه شرط رفاقت و شاگردی اطاعت من است؟! به بنده این‌طور نامه نوشته‌اند، وقتی که برادرش نامه بدهد که باید اطاعت محض کنی والا خدا با کسی پارتی‌بازی ندارد و فلان! خب تکلیف دیگران معلوم است که با بقیه چه حسابی دارد! البته الآن همه را پس گرفته‌اند الحمدلله، یعنی مجبور شدند! من که تا به حال به کسی نگفتم: وقتی که شما با من رفاقت دارید و نزد من می‌آید باید اطاعت من را بکنید؟! هر کسی شنیده است بیاید بگوید. در جلسه هم گفتیم! کنایتاً، اشارتاً، تلویحاً و تصریحاً هر چه بوده بیاید بگوید! اُنشِدْکُم اللهُ! خب نگفتیم! ولی من گفتم که رفاقت یک موازینی دارد این دیگر حق اولی است؛ رفاقت یک موازینی دارد و من نمی‌توانم با کسی که آبروی من را می‌برد رفیق باشم. شما هم همین‌طورید، شما هم همین‌طورید، همه همین‌طورند؛ پس آدم

رفاقت را برای چه می خواهد؟! طرف بیاید آبروی آدم را ببرد هر کاری دلش می خواهد بکند، کارهایی که می کند به حساب من بزند، تازه بگویم: رفیق هستیم؟! خیلی احمق یعنی واقعاً باید احمق باشم که بیایم چنین کاری بکنم!

من باب مثال شخصی یک چاپخانه دارد یک کارگر بیاید کمی فساد اخلاقی داشته باشد کل چاپخانه اش زیر سؤال می رود، نمی رود؟! او را بیرون می کند!

[من نمی گویم] اطاعت از من بکنید من به او نمی گویم که باید بیایی دستورات را از من بگیری، من نمی گویم باید کارهایی که می کنی بیایی از من اجازه بگیری؛ هیچ از این حرف ها در کار نیست فقط تنها حرف من این است که آقا این کاری که شما می کنید برخلاف توافقی است که ما باهم کردیم. به آقا برمی خورد و با ما قطعه رابطه می کند بعد هم پشت سر ما هزارتا حرف درمی آورد. خب حالا بنده که می دانم موقعیتم در میان رفقای من این است چه کار می کنم؟! هیچ نمی گویم! دیگر یعنی مقدار مرادده ام را مشخص می کنم، مقدار امر و نهی ام را مشخص می کنم، مقدار مخاطبه ام را با افراد مشخص می کنم! یعنی در یک محدوده ای می گذارم که بتواند کار پیش برود. خود مرحوم آقا هم این کار را می کردند، اگر قرار بود این مسئله را رعایت نکنند که سنگ روی سنگ بند نمی شد، ما می گذاشتیم می رفتیم. از ما گرفته تا بقیه همه می رفتیم. هر چیزی را باید انسان در ظرف خودش و در موقعیت خودش لحاظ کند.

احکام؛ تدریجی و به میزان سعه اشخاص

خود احکام اسلام چطور آمد؟! تدریجی آمد. به مقدار سعه آمد. ارتباطات ائمه با اصحاب چه بود؟! محدوده مختلفی بود. اساتید و اولیاء با شاگردانشان چه ارتباطی داشتند؟! در محدوده خود بودند. هر رفیقی با رفقای خودش همین طور؛ یک رفیق با رفیق خودش یک توقع دارد می آید مثلاً صد درصد، یکی با یک رفیق خودش **ثلاثین بالمائة** (سی درصد) توقع دارد، یکی با یک رفیق بیست درصد، یکی با یک رفیق پنجاه درصد، همه یک انتظار که نیست؛ هر شخصی که با شخصی بیشتر رفاقت می کند به همان نسبت توقعش نسبت به او بالاتر است که چنین انتظاری دارد.

شما ببینید مثلاً در حکومت سابق، یکی از مسائلی را که این آقای نوری خراب کرد و اشتباه کرد این بود در دادگاه گفته که مسئله امام با مسئله بقیه فرق می کند، ایشان معلم انقلاب بود و بقیه مدیران انقلاب هستند! او فرا قانون است! چرا فرا قانون است؟! یعنی چه فرا قانون؟! اولاً ایشان آمده است این کار را انجام داده است مردم آمدند او را قبول کردند؛ یعنی مردم می آیند به یک نفر می گویند که آقا ما تو را به امامت می رسانیم، - البته امامت

اعتباری نه حقیقی که برای چهارده معصوم است - ما تو را به امامت اعتباری می‌رسانیم و هر حرفی که دلت می‌خواهد بزن؟! آیا واقعاً مردم این را گفتند که ما تو را امام می‌کنیم ولو اینکه بگیری ما را بکشی یا اینکه بگویی که زن‌هایتان را طلاق بدهید؟! ما کی چنین حرفی زدیم؟! [بلکه] ما تو را به امامت می‌رسانیم به هوای اینکه بر طبق قانون عمل کنی و بر طبق شرع عمل کنی، این را مردم می‌گویند، نمی‌گویند: ما تو را امام کردیم که بگویی: زنت را طلاق بده، طلاق بدهیم؟! چنین چیزی نمی‌گویند، خیلی هم زن‌هایشان را دوست دارند چه کسی می‌خواهد طلاق بدهد؟! تلمیذ: خودش هم نمی‌تواند.

استاد: بله، آن وقت حالا ما بگوییم که نه هر کاری ایشان می‌کنند فرا قانون اساسی است. اتفاقاً من این حرف را به مرحوم آقا زدم، گفتم: این تشکیل مصلحت نظام و این حرف‌ها، کجای قانون اساسی هست؟! قانون اساسی نیست؛ یعنی ایشان با این تشکیل مصلحت نظام، خلاف قانون اساسی عمل کرده است و اعتراض هم وارد است؛ چون ایشان در محدوده قانون اساسی می‌تواند عمل کند. چرا؟! چون این رأی را از ملت گرفته است. یک وقتی ما بحث می‌کنیم در جایی که اصلاً ملتی در کار نیست و هرچه هست فقیه است یعنی بحث ولایت فقیه است؛ بله آن ولایت فقیه فرا قانون است و هیچ کاری نمی‌شود کرد. آن ولایت فقیه را الآن ما باید بیاییم تعریف کنیم که چه کسی است؟ آن امثال بنده نیستند، آن سید مهدی بحرالعلوم است، آن علامه طباطبایی است، آن مثل مرحوم آقا است، آن ولایت فقیه کسی [مثل] مرحوم قاضی است، آن کسی است که **أمره أمرٌ و نهیه نهیٌ** آن فرا قانون است؛ اما اگر از آن پایین بیایید دیگر حساب دارد و باید که حساب پس داد، در مقابل قوانین مضبوط و قوانین واضح و روشن حساب پس داد، به عبارت دیگر درقبال ضروریات... فرض کنید که شاخصه ارتداد مخالف با ضروریات است و ضروریات را هم همه می‌دانند، دیگر چیزی نیست کسی نداند حالا در شکایات نماز، نه، آن چیزی نیست!

حقیقت ارتداد

ارتداد، مخالفت با ضروریات دین

یک وقتی ما نزد این آقا موسی زنجانی - حفظه الله - فقه می‌خواندیم رجال هم می‌خواندیم، بحث زکاة را نزد ایشان خواندم. بحث راجع به ضروریات بود که مخالفت با ضروریات که موجب ارتداد است ایشان می‌گفتند که - و حرف درستی است - مخالفت با ضروریات این طور نیست که هر چیزی که مسلم است، مخالفتش موجب ارتداد است بلکه آن ضروریات که در بین عرف و مردم جزء ارکان یک شریعت به حساب می‌آید؛ مثل وجوب صلاة،

مثل حجاب، مثل حج و اینها اما حالا فرض کنید که قربانی در حج، یکی بگوید که در منا می شود، یکی بگوید که نمی شود، یکی بگوید که در شهر خودش می شود، با اینکه تقریباً یک مسئله روشنی است ولی این دیگر حالا جزء [ضروری نیست] یا فرض کنید که در رمی جمره در طبقه ثانیه صحیح است یا در طبقه اولی باید حتماً باشد، این دیگر ضروریات نیست. یا سعی، مسعی در طبقه ثانی می شود یا باید حتماً در طبقه سمت الأرض باشد.

بعد ایشان می فرمودند: یک روز پدر ما - حاج سید احمد زنجانی - با یک نفر دیگر - اسم بردند که او هم از معاریف قم بودند - راجع به یک قضیه، اختلاف داشتند و صحبت می کردند و هردو یک قضیه را انکار می کردند، من آمدم گفتم که آقا این قضیه در لمعه نوشته است به این روشنی است و اینها اصلاً هیچ متوجه نبودند که این مسئله ای است که واضح است؛ یعنی گاهی این طور می شود یعنی دو مجتهد مسلم - به قول خود ایشان - در یک قضیه واضح اختلاف داشتند، رأی خلاف داشتند. من لمعه را آوردم گفتم که آقا این قضیه به این روشنی است، اصلاً همه تعجب کردند.

مسئله این نیست بلکه این است که از ضروریاتی باشد که برای همه مشخص است که این دیگر انکار دین است. در ولایت فقیه هم همین طور است در مسائل مهم و در آن قضایایی که اتفاق می افتد فرض کنید که مجبور است در برابر قانون منقاد باشد. نه در آن مواردی که قابل تأویل و قابل توجیه است بلکه در یک موارد که قانون اساسی خیلی روشن که دیگر به هر کسی نشان بدهی بگوید: منظورش این است و مفادش این است.

تلمیذ: ظاهراً خودشان اصل ولایت فقیه به عنوان مطلقه را قبول نداشتند.

استاد: یادم هست در نماز جمعه حرف زدند و بعد آقای خمینی توپید.

تلمیذ: نه، خود آقای خمینی ظاهراً قبول نداشتند.

استاد: نه ایشان مثل اینکه قبول داشت.

تلمیذ: نه در مرحله اجراء عرض می کنم، همین مجمع تشخیص مصلحت را ایشان پیشنهاد کردند. در قضیه تجدیدنظر قانون اساسی نماینده ها به این قضیه مجمع تشخیص مصلحت نظام رأی دادند، در حالی که اصل این مجمع با خود شورای نگهبان تضاد دارد. شورای نگهبان را برای این گذاشتند که اگر قوانینی برخلاف تصویب شد، شورای نگهبان جلوی او را بگیرد.

استاد: بله.

تلمیذ: اینها دیدند چون شورای نگهبان جلوی این را نمی گیرد یک مجمعی درست کردند دور بزند جلوی شورای نگهبان را بگیرد.

استاد: بگوید: اینجا ضرورت است و شورای نگهبان در اینجا موظف است غیر از مسائل ضروری اظهار نظر کند!

من خودم از آقا لطف الله صافی شنیدم، خدمت ایشان بودم می گفتند که ما هر کاری می کردیم می گفتند که ضرورت است، من گفتم که پس چه شد؟!

در آن چیزهایی که ما موافق هستیم که اصلاً نیازی به شورای نگهبان نیست، در چیزهایی که ما مخالفت می‌کنیم می‌روید ضرورت می‌گذارید؟! پس ما را برای چه گذاشتید؟! گفت: ما بیرون آمدیم! ایشان به ما می‌گفتند! می‌گفتند: در هر چیزی که ما موافقت می‌کردیم، دیگر نیاز به شورای نگهبان نبود خوب نماینده‌ها تصویب می‌کردند، آن جایی که ما مخالفت می‌کردیم در چیزهای واقعی و جدی و حساس که شورای نگهبان به درد آن موقع‌ها می‌خورد می‌گفتند که خلاف مصلحت است! خوب این شد مشروطه! اسماً یک عده آخوند گذاشتند و بعد هم کنار زدند.

تلمیذ: اگر اینها قائل به ولایت مطلقه بودند در تضاد بین مجلس و شورای نگهبان خود ایشان باید نظر می‌دادند نه مجمعی که اصلاً معلوم نیست افرادش چه کسانی هستند یک عده دکتر و کلاهی و امثال ذلک. آن وقت آن‌هم با رأی اکثریت، این چه ولایت مطلقه‌ای می‌شود!

استاد: مثلاً ایشان اینجا می‌گویند که ما این را تفویض می‌کنیم به حقوق‌دان و آقای رضایی و سپاهی و بقیه!

تمام اینها به خاطر این است:

ما وَلَّتْ أُمَّةٌ قَطُّ أَمْرَهَا رَجُلًا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَزَكَّوْا. ٥

به طور متعدد از ایشان می‌شنیدم. اخیراً داشتیم به مناسبتی خطبه امام حسن مجتبی علیه السلام را مطالعه می‌کردم در آن روزی که معاویه بعد از صلح به مدینه آمد و بالای منبر رفت و به امام حسن هم گفت که یک پله پایین‌تر بایستد، بعد شروع کرد برای مردم صحبت کردن و گفت: هذا حسن بن علی و الآن به شما اعتراف می‌کند که چون دید که هیچ کس در میان این امت از من افضل نیست لهذا طوعاً، لا کرهاً آمد با من بیعت کرد! و الآن اقرار و اعتراف می‌کند بر اینکه حکومت لیاقت من را دارد! گفت: ای حسن بن علی بلند شو و بگو! حضرت هم بلند شد اصلاً دیگر آبرو برایش نگذاشت! اول و آخرش را یکی کرد! امام حسن خطبه‌ای خواند ۶ واقعاً عجیب! در آنجا حضرت این حدیث **«ما وَلَّتْ أُمَّةٌ قَطُّ أَمْرَهَا رَجُلًا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ...»** را خواند یعنی یکی از چیزهایی که هست از پیامبر، خود امام حسن است ظاهراً یکی هم چیز است حضرت جواد است یا از حضرت هادی یا از حضرت جواد از آنها هم نقل شده، یکی امام حسن است، یکی در جنگ راجع به خلاصه موارد عدیده‌ای است که این را از پیغمبر اکرم نقل می‌کنند که مسئله این است خوب ما داریم می‌بینیم که الآن خیلی‌ها انکار می‌کنند.

تلمیذ: در کتاب ولایت فقیه آوردند. ۷

استاد: بله این راجع به امام حسن را هم آوردند؟

تلمیذ: رفقا روز قبل بعد از اتمام گفتند که چطور است که حضرت آقا یک

با توجه به روایاتی که راجع به مسئله سعه عرض

شد، شکی نیست در اینکه روایت «الناسُ فی سعةِ

ما لا یعلمون» - البته به این مضامین حالا نه به این

الفاظ مثل روایت «هُم فی سعةٍ حتّٰی یعلموا»^۱ بود

که از امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به آن سفره

مفروش علی الأرض فرمودند، یا اینکه روایت

دیگری که باز امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که

بحث سیاسی را شروع کنند!

استاد: خیلی چیزها را باید شروع کنیم، کجای قضیه درست است که برویم
آن را برداریم!

^۱ المناقب، ج ۴، باب فی إمامة أبي جعفر الباقر علیه السلام، فصل فی

آياته عليهم السلام، ص ۱۸۸ (با قدری اختلاف). جهت اطلاع بیشتر به

ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۴، ص ۳۱ رجوع شود.

^۲ اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۷۰ و ۲۷۱ (با قدری اختلاف).

^۳ جهت اطلاع به کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۲ - ۳۶۸ رجوع شود.

^۴ غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۷۳. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۱، تعلیقه ۱:

«رحمت پروردگار بر کسی که اندازه خود را بداند و از حدود خویش تجاوز
نماید.»

^۵ کتاب سلیم، ج ۲، الحدیث الثامن و الخمسون، ص ۸۹۱. امام شناسی، ج

۴، ص ۲۰۹:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است می فرمود: هیچ طایفه و

گروهی امور اجتماعی و شئون دیگر خود را به مردی نمی سپارند که از او

در میان آن گروه داناتر هم بوده باشد مگر آنکه روزبه روز امور آنها رو به

فساد و خرابی خواهد رفت الا آنکه از عمل خود برگردند و شخص اعلم را

برای رسیدگی و سرپرستی امور خود قرار دهند.»

^۶ جهت اطلاع رجوع شود به الامالی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۵۶۱.

^۷ جهت اطلاع به بیشتر رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲،

ص ۴۳.

^۱ الکافی، ج ۶، کتاب الأطمعة، باب نوادر، ص ۲۹۷، ح ۲.

همان مسئله « **هُم فِي سَعَةٍ مِنْ أَكْلِهَا حَتَّى يَعْلَمُوا** »^۱

است - شامل شبهات موضوعیه است. البته ممکن است ما راجع به شبهات حکمیه هم نسبت به این روایت نظر داشته باشیم، اما راجع به شبهات موضوعیه شبهه‌ای باقی نمی‌ماند.

نظر مرحوم کمپانی درباره ظهور روایت

سعه در شبهات حکمیه

این مطلب را از این نظر عرض کردم که در کلام مرحوم کمپانی در ذیل حاشیه‌ای که ایشان بر مرحوم آخوند دارند، ظهور روایت را در شبهات حکمیه می‌گیرند^۲ درحالی که ظهور این روایت در شبهات موضوعیه از شبهات حکمیه اقوی است، اگر نگوییم که در شبهات موضوعیه هست حداقل باید قائل به تعمیم باشیم. خصوصاً اینکه این روایت اصلاً درباره شبهات موضوعیه آمده است؛ یعنی اصلاً محط نزول این روایت خود شبهه موضوعیه است. بنابراین جای

^۱ النوادر، راوندی، ج ۱، ص ۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۶۲، أبواب الصيد و الذبائح و ما یحل و ما یحرم من الحيوان و غیره، باب جوامع ما یحل و ما یحرم من المأكولات و المشروبات و حكم المشتبه بالحرام و ما اضطرروا إليه، ص ۱۴۰، ح ۱۶.

^۲ نهاية الدراية، ج ۴، ص ۶۹.

تعجب است که ایشان چطور استفاده ظهور می کنند
با اینکه مورد، مورد شبهه موضوعیه است. این خیلی
از ایشان بعید است.

دیدگاه آخوند درباره «**ما لا یعلمون**» و

دفاع مرحوم کمپانی از ایشان

علی‌ایّ حال مطلبی را که ایشان در دفاع از مرحوم

آخوند دارند این است که نظر مرحوم آخوند که «**ما**

لا یعلمون» را به حکم واقع زده است، نه به تکلیف،

اعمّ از واقع و ظاهر، خب این در اینجا برای این

جهت است که اگر چنانچه منظور از «**الناس فی**

سعة ما لا یعلمون» مسئله تکلیف باشد بنابراین

ممکن است که قائلین به احتیاط بگویند: ما از ادلّه

احتیاط تکلیف را می فهمیم و واقعاً هم همین طور

قائل هستند به اینکه علم به تکلیف داریم، علم به

احتیاط در شبهات داریم؛ منتها صحبت در این است

که در شبهات تحریمیه قطعی است اما در شبهات

وجوبیه هم محتمل و در شبهات موضوعیه می گویند

که نه، و به همان ادلّه براءت تمسک می کنند، اما در

شبهات حکمیه که مخصوصاً تحریمیه از حکمیه

است، دیگر لا شک و لا شبهه که آنها ادلّه احتیاط را

بر ادله براءت ترجیح می دهند و حالا نکته‌ای را هم که الآن عرض می کنیم این است که آنها بیخود هم نمی گویند یعنی این قضیه به خصوص «**الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون**» نظرشان نسبت به این مطلب به این کیفیت است.

مرحوم آخوند برای فرار از این مسئله که گیر نیفتد گفته است که منظور از «**الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون**» حکم واقعی است نه منظور تکلیف است یا تکلیف ظاهری.^۱

اشکالات عدیده‌ای که بر این منظر وارد می شد قبلاً عرض شد که اگر ما حکم واقعی بخواهیم بگیریم ظاهراً چهار یا پنج اشکال بر این مسئله وارد می شد.

نکته اول مرحوم کمپانی: تفاوت احتیاط نفسی

با احتیاط طریقی

مرحوم کمپانی می فرمایند که مرحوم آخوند این مطلب را از این نقطه نظر مطرح کرده که از باب تبیین

^۱ جهت اطلاع رجوع شود به کفایة الأصول، ج ۱، ص ۳۴۲.

موقعیت احتیاط در مقام دفع این اشکال ایشان می‌خواهد بربیاید.

بینید احتیاط یا احتیاط نفسی یا احتیاط طریقی است؛ احتیاط نفسی به این معنا است که در نفس احتیاط مصلحتی است ولو اینکه آن عمل فی الواقع معلوم نباشد؛ یعنی فرض کنید در نفس محتمل الوجوب یا محتمل الحرمة، که خود اتیان محتمل الوجوب یک مصلحتی دارد؛ حالا مصلحتش مصلحت نفسیه است، منظور من از مصلحت، مصلحت نفسیه مصلحت شخصی نیست؛ مصلحت نفسی مکلف است؛ یعنی فرض کنید به خاطر اینکه این مسئله احتیاط در مکلف تقویت شود شارع آمده اصلاً هر موارد شبهه را واجب کرده است، که دستش دیگر باز نباشد تا مدام تندتند مورد حرام انجام بدهد یا مورد واجب را بخواهد ترک بکند. کمی کفّ نفس نسبت به تکالیف داشته باشد. این مصلحت نفسیه می‌شود، نه به معنای نفسِ آن شخص، یعنی مصلحتی که در مصلحت سلوکیه در نفس آن احتیاط، شارع آمده یک مصلحتی قرار داده؛ اگر این‌طور باشد بنابراین احتیاط می‌شود حکم الله

واقعی، حکم الله واقعی که در قبال آن حکم الله دیگر است؛ منتها آن حکم الله واقعی در مقام ملاکات و انشائی، آن وجوب یا حرمت به آن موضوع و به آن حکم بما هو هو تعلق می‌گیرد و این به عنوان عروض یک طاری و عنوان طاری بر آن موضوع یا بر آن حکم در اینجا الزام است.

یک وقتی تکلیف به خود نفس آن موضوع تعلق می‌گیرد، بما هو هو و اولاً بلا اول، یک وقت تعلق می‌گیرد **بما أنه مجهول الحكم**، بما أنه محتمل **الحکم** در اینجا **يَجِبُ إتيانه**؛ چون مشکوک است **يَجِبُ إتيانه**، نه اینکه بما هو هو، که مشخص نیست و برای شخص مجهول است.

این می‌شود احتیاط به عنوان نفسی، احتیاط به عنوان نفسی چون در اینجا جعل تکلیف واقعی می‌کند، منتها به عنوان ثانوی و به عنوان طاری نه به عنوان اولی؛ جعل تکلیف به عنوان ثانی، مکلف را از جهالت بیرون می‌آورد و این بر ادله براءت مورد پیدا می‌کند؛ بر «**الناسُ في سعة ما لا يعلمون**» مورد پیدا می‌کند، «**الناسُ في سعة ما لا يعلمون**»

می‌گوید: مردم در مندوحه هستند در صورتی که جاهل به حکم واقعی باشند. ادله برائت می‌گوید: ما حکم واقعی هستیم منتها حکم واقعی از باب ترتب؛ اگر اول حکم واقعی بر ترتیب است. فرض کنید در باب احکام مثل وجوب تخیری و تعیینی مثلاً دفن میت برای همه واجب است، اگر انجام ندادند آن وقت بر این ملزم می‌شود، این از این باب، یا اینکه در مورد کفاره هست که اطعام ستین مسکین بکند، اگر نشد شصت روز روزه بگیرد، اگر نشد مثلاً عتق رقبه کند - اگر بنا بر ترتیب باشد - در بعضی از کفارات ترتیب هست و در بعضی دیگر تأخیر است. در اینجا این هم شبیه همان است؛ یعنی حکم واقعی بر ترتیب است؛ منتها ترتیب در این مورد بر نفس آن موضوعات تعلق گرفته است. در اینجا **بعنوان أنه مجهول الحكم** تعلق گرفته، آن هم فرقی نمی‌کند، آن هم یکی است بالأخره هر دو حکم الله هستند، هر دو را امام علیه‌السلام بیان کرده است، هر دو ارشادی نیستند، هر دو حکم واقعی هستند؛ در صورت جهل به یکی نوبت به آن مورد دوم می‌رسد. در این صورت ورود دارد.

اما اگر وجوب احتیاط وجوب ارشادی است و
 وجوب طریقی است و مصلحت سلوکی در احتیاط
 وجود ندارد و مصلحت در احتیاط، نفس تحفظ بر
 واقع است، دیگر در اینجا این دو تا باهم تعارض
 می‌کند، چون این محط **«الناسُ فی سعةِ ما لا**
یَعلمون» جهل به حکم واقع است، و محط نظر ادله
 براءت، تحفظ بر واقع است، خب اینجا هردو باهم
 تعارض می‌کنند؛ او می‌گوید: اگر جاهل به واقع
 هستی ترک کن، این می‌گوید: اگر جاهل به واقع
 هستی احتیاط کن، خب هردو باهم تعارض می‌کنند.
 گرچه در اینجا می‌توانیم بگوییم که اگر خود نفس
 مسئله **«الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون»** باشد باز در
 اینجا محل نظر است؛ چون قائلین به احتیاط
 می‌گویند که ما از ادله احتیاط استفاده علم می‌کنیم؛
 استفاده علم از ادله احتیاط کردن بر **«الناسُ فی سعةِ**
ما لا یَعلمون» ترجیح دارد گرچه **«الناسُ فی سعةِ**
ما لا یَعلمون» در اینجا دلالت بر معذرت می‌کند
 در عدم عمل به تکلیف به واقع، اما از نقطه نظر تقابل،
 اگر ما بخواهیم از باب تقابل یکی را بر دیگری

ترجیح بدهیم، آن وقت دیگر آن ادله احتیاط در اینجا اقوی هستند، «**الناسُ فی سعةِ ما لا یعلمون**» از نقطه نظر رجحان سندی در اینجا مقابله می کنند، نه از نظر مفهومی و از نظر محتوا؛ از نظر محتوا هر چه هم که ما از ادله براءت [داشته باشیم] اگر صدتا روایت هم داشته باشیم، هزارتا روایت هم داشته باشیم، اما اگر محتوای این هزارتا روایت محتوای ارشادی است نه محتوای مولوی؛ محتوای مصححت سلوکیه نیست، بلکه محتوای آنها احراز مصححت واقع است باز از نظر محتوا نمی تواند با «**الناسُ فی سعةِ ما لا یعلمون**» معارضه کند یعنی نمی تواند غلبه کند، فقط در مقام معارضه در اینجا می تواند بر بیاید. این نکته اول بود.

نکته دوم: شرط ورود ادله احتیاط بر روایت

سعه

مرحوم کمپانی دفاعاً عن مرحوم آخوند می فرماید: ممکن است **لِقَائِلِ أَنْ یَقُولَ** اینکه در صورتی می توانیم این «**الناسُ فی سعةِ ما لا یعلمون**» را محکوم یا به عبارت دیگر مورد ادله احتیاط قرار بدهیم که منظور از «**ما لا یعلمون**» اعم

از حکم واقعی بعنوانه الاوّلی و حکم ثانوی بعنوانه
الثانوی و بعنوان آنّه مجهولٌ باشد. یعنی به عبارت
دیگر «الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون» یعنی مردم
نسبت به حکم واقعی یا نسبت به آن حکمی که
در صورت جهل به حکم واقعی جعل می شود در
سعه هستند، این اعم می شود. اگر این طور باشد ادلّه
احتیاط می گویند که ما نسبت به این مورد وارد
هستیم و جعل تکلیف می کنیم و وقتی که جعل
تکلیف کردیم پس دیگر جاهل به تکلیف نیستند.
جاهل به حکم واقعی هستید؛ اما جاهل به آن حکمی
که در صورت جهل به حکم واقعی جعل می شود
نیستید.

ولی شخصی ممکن است بگوید که ظهور دلیل
«الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون» در امر خاص است
نه در امر عام؛ «الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون» فقط
می خواهد در اینجا همان حکم واقع مجهول را بیان
کند، نه آن حکم اعم را.

در اینجا مرحوم آخوند برای فرار از ورود ادلّه
احتیاط بر حدیث سعه آمده فرموده است که منظور

از «الناسُ في سعةٍ ما لا يعلمون» حکم واقع مجهول است؛ نه اعمّ از واقع مجهول و آن مورد تکلیف که جهل به حکم واقع باشد که مورد احتیاط است. اینجا گفتند ظهور است که البته ایشان این مطلب را به نحو در بسته بلا جواب می گذارند و رد می شوند.

جوابی که در اینجا به نظر می رسد - حالا صرف نظر از اینکه اگر ما حکم واقع را مجهول بگیریم - این است که اصلاً «الناسُ في سعةٍ ما لا يعلمون» مربوط به حکم واقع نیامده است، این «الناسُ في سعةٍ ما لا يعلمون» مربوط به آن اموری است که ظهورشان اصلاً در مورد تکلیف است؛ یعنی وقتی که شخص می آید از امام علیه السلام سؤال می کند می خواهد امام علیه السلام تکلیف را به او بگوید؛ یعنی می خواهد بگوید که من چه کار بکنم؟! ...

... مثلاً در مورد سفره ای که افتاده و پهن شده و در آن سفره لحم مطبوخ و امثال ذلک هست، از امام سؤال می کند که من در اینجا چه کار بکنم؟! حالا نمی آید بگوید که حکم واقع این لحم چیست؟!!

می‌گوید: من در ارتباط - مردم این‌طور هستند - با افعال خارجی برای رفع مشکل و رفع مهم از امام سؤال می‌کنم، اصلاً کاری به واقع ندارم، کاری به ظاهر ندارم. شخص می‌آید از حضرت سؤال می‌کند که من چه کار کنم، چطور وضو بگیرم، اگر شک کردم چه کار بکنم؟! یعنی اصلاً مردم در مقام واقع و ظاهر نیستند تا اینکه امام علیه‌السلام برای اینها جعل تکلیف ظاهری در قبال واقعی بکند و به‌عنوان ثانوی و امثال ذلک. این مسائل از دقت مرحوم آقای کمپانی نشأت می‌گیرد.

ضرورت نگاه عرفی در فهم روایات

مرحوم قاضی هم می‌فرمودند این دقت‌ها انسان را از مسائل عرفی بیرون می‌برد؛ یعنی دیگر آن فهم و آن سلاست عرفی که باید در یک فقیه باشد و بتواند از روایات استفاده همان حکم سلیس شرعی را بکند از آن مطلب او را بیرون می‌آورد. «**الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون**» یعنی مردم در سعه هستند تا وقتی که تکلیفشان را ندانند. حالا اگر ادله احتیاط بیاید تکلیف را بیان کند، آن‌هم با این مضامین سفت

و محکم و عقاب و شداد و غلاظ و اینها آیا مردم
نمی فهمند که باید در اینجا احتیاط کرد؟! یعنی واقعاً
بیننا و بین الله داریم می گوئیم که اگر امام علیه السّلام
بگوید: باید در شبهه و جوبیه احتیاط کنید، شما
می گوئید که منظور از این حرف، ارشاد است یا
می گوئید که مولوی است؟! امام صادق علیه السّلام
بگوید که در یک مورد شبهه تحریمیه باید احتیاط
کرد، آیا شما از امام سؤال می کنید که منظورتان
ارشادی است، به خاطر تحفظ بر واقع یا اینکه به خاطر
جعل تکلیف ظاهری به عنوان ثانوی در قبال ...
منظورتان کدام است؟! حضرت می فرماید: گفتم برو
احتیاط کن، احتیاط کن دیگر، این حرفها چیست
که می زنی؟! گفتم: برو احتیاط کن، احتیاط کن
دیگر!

این را مردم نمی فهمند؛ وقتی که حضرت
می گوید: احتیاط بکن درحالی که منظور حضرت
فرض کنید که نوع دیگر است باید بیان بکند.
حضرت در اینجا نمی خواهد یک مورد شبهه از
شخصی فوت بشود، باید به چه بیانی بیان بکند؟!
ارشادی و مولوی را ما آخوندها درآوردیم والا اصلاً

در آن زمان‌ها نبود! حضرت موسی بن جعفر
علیه‌السّلام اصلاً فکرش را هم نمی‌کرد که بعداً یک
عده آخوند بیایند روایتش را این‌طور کنند؛ مولوی
کنند، ارشادی کنند، جعل حکم ظاهر در قبال واقع
کنند، و نمی‌دانم این حرف‌ها! آقا در مورد این
شبّهات احتیاط بکن، در مورد آن شبّهات احتیاط
نکن، سفره‌ای که پهن می‌شود احتیاط نکن، در این
موارد احتیاط بکن، ما می‌فهمیم که آقا در این مورد
باید احتیاط کرد و در آن موارد نباید احتیاط کرد!

همین روایت سفره که از امیرالمؤمنین
علیه‌السّلام است شما از این چه می‌فهمید؟! این را
می‌فهمید که در موارد شبّهات موضوعیه نباید احتیاط
کرد؛ خیلی قضیه روشن است. حالا ما در قبال این،
با وجود اینکه ائمه می‌دانند این روایت از
امیرالمؤمنین آمده و خود ائمه مصدر این روایت
هستند در عین حال یک روایات دیگری در مورد
احتیاط جعل می‌کنند حالا ما بگوییم که ارشادی
است؟! نمی‌توانیم بگوییم که ارشادی است. در
وقتی که می‌دانیم «**الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون**»

هست، ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْرًا﴾^۱ هست، این ادله از آیات و فلان و اینها هست، درعین حال ما می بینیم ائمه آمدند یک روایات دیگری را هم در قبال این جعل می کنند که الزام بر احتیاط در آنها هست. **فاحتط** یعنی چه؟! از ما تمنا نمی کند؛ بلکه می گوید که واجب است احتیاط بکنید، این واجب است یعنی چه؟! بنا بر تحفظ بر حکم واقعی است؟! باشد.

اشکال من در اینجا این است که اگر در قیامت خدا از ما سؤال کند که با وجود اینکه ما به تو گفتیم که احتیاط بکن و امام و مسئول دین ما که امام کاظم و امام صادق علیهما السلام باشند گفتند: احتیاط بکن و تو احتیاط نکردی و به واقع نرسیدی، ما چه جوابی داریم بدهیم؟!

ظهور اوامر مولا در امر مولوی و نقد اوامر ارشادی

حالا یک وقتی احتیاط نمی کنیم و واقعی هم وجود ندارد، آنجا می گوئیم که مسئله... یعنی من

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶. روح مجرد، ص ۴۱۳:

«خداوند بر کسی تکلیف نمی نماید مگر به قدر سعه و گسترش او.»

این را می‌خواهم خدمتتان عرض کنم که این مسائلی که به‌عنوان اوامر ارشادی و مولوی جعل شدند، ما اصلاً از اینها نداریم؛ ما یک اوامر بیشتر نداریم که آن اوامر مولوی است. اوامر ارشادی به‌عنوان اینکه یک مسئله جدای از او باشد نداریم؛ آنچه را که مولا می‌گوید، مولوی است تمام شد. دیگر ما ارشادی نداریم. یعنی مولا آنچه را که می‌گوید، براساس آن گفتن روز قیامت اخذ می‌کند.

حالا آنچه را که مولا می‌گوید، [یا] به‌خاطر نفس آن موضوعی است که این امر بر محور آن موضوع جعل می‌شود یا براساس یک واقع دیگر است، ما نمی‌دانیم، ما آنچه را که وظیفه‌ماست باید انجام بدهیم.

بله ممکن است منظور مولا تحفظ از واقع باشد ولی اگر گفتیم که منظور مولا اوامر ارشادی است و ما این امر مولا را اطاعت نکردیم و در واقع آن مسئله واقع فوت شد آیا ما مؤاخذ هستیم یا نیستیم؟! این مسئله است.

یک وقتی ما مطلب را از باب حکم عقل مدنظر

قرار می‌دهیم می‌گوییم: **كُلِّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلَ حَكَمَ**
بِهِ الشَّرْعَ و امثال ذلک و به این مسائل کاری نداریم؛
اما باز از شرع، دلیلی بر وجوب نداریم، روز قیامت
گرچه خدا می‌گوید که عقل تو گفت که در اینجا
احتیاط کن، چرا نکردی؟! می‌گوییم که دلیلی نداشت
و ما هم این را ارشادی تلقی کردیم؛ گفتیم که این
عقل در اینجا حکم به ارشادی می‌کند؛ ولی یک وقتی
می‌گوید: حجج من آمدند گفتند: بکن، چرا
نکردی؟! نمی‌توانیم بگوییم که حکم عقل است. در
اینجا چه کسی گفته است که اینها ارشاد به عقل
هستند؟! این حرف‌ها چیست؟! امام می‌گوید: در
این مورد باید احتیاط کنی، تمام شد رفت. حالا این
حرف ارشاد به حکم عقل است؟! نه خیر ارشاد به
حکم عقل نیست، می‌گوید: من اصلاً دلم می‌خواهد،
اصلاً عقلی هم وجود ندارد، اصلاً عقلی وجود
ندارد.

من باب مثال امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید که
باید در باب شبهات تحریمیه و شبهات وجوبیه
احتیاط کنید، حالا تو چه عقل داری یا اصلاً نداری
من امام باقر می‌گوییم که باید احتیاط کنی! اگر قرار

باشد بر اینکه من بیایم این امر امام صادق علیه السلام را ارشادی بدانم و بر طبق آن ارشادی عمل نکنم و بعد مخالفت با واقع بشود، آیا در روز قیامت مؤاخذ هستم یا نیستم؟! هستم! اگر عمل کنم این عین وجوب احتیاط می شود دیگر، حالا چه شما بگویید: ارشادی، چه بگویید: مولوی، دیگر چه فرقی می کند؟! اگر عمل می کنی بنابراین این بر ادله **«الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون»** ورود پیدا می کند؛ چون در اینجا جعل تکلیف می کند. اگر عمل نمی کنی، پس اگر موافق با واقع شد ما نمی دانیم خدا با تو چه کار می کند، اگر موافق با واقع نشد، بالأخره شما مخالفت با امر امام را کردی یا نکردی؟! تو معاقب هستی!

ترجیح ادله احتیاط بر حدیث سعه

پس در هر حال این ادله ترجیح پیدا می کنند؛ یعنی این ادله احتیاط چه شما بگویید که ارشادی است یا نیست فرقی ندارد. من می خواهم در اینجا اصلاً ارشادی و مولوی را بردارم. بحث وجوب نفسی و بحث وجوب غیری یک بحث دیگر است؛ این را ما

در بحث مولوی و ارشادی نباید بیاوریم که آوردند مخلوط کردند؛ یعنی بحث وجوب نفسی و غیری و طریقی را آوردند با بحث مولوی و ارشادی مخلوط کردند. من می‌گویم: ولو اینکه این وجوبش مولوی است اصلاً ما می‌گوییم که مولوی است؛ ولی این وجوب مولوی با دو لحاظ بیان می‌شود. ممکن است خود ما این را بفهمیم؛ مولا وقتی که امر می‌کند، یک وقت امر می‌کند که علی‌ای حال باید این انجام بشود، یک وقت امر می‌کند برو این را برای یک جهت دیگر انجام بده، درست است که در اینجا تحفظ از او، منوط به نظر مولا است؛ ولی پشت قضیه، امر مولا است. امر مولا در اینجا مدنظر است.

اتفاقاً سابق با مرحوم آقا - رضوان الله تعالیٰ

علیه - یک صحبتی بود که ایشان فرمودند:

گاهی اوقات من به شما امر می‌کنم با وجود اینکه می‌دانید که آن کار را انجام داده‌اید، باید بروید انجام بدهید!

توضیحی در باب مصلحت نفسیه

مثلاً به فلان شخص گفتم که آقا فلان کار را

انجام بده و سه روز هم گذشته است حالا می‌گویم

که آقا برو به فلانی بگو فلان کار را انجام بدهد. ما

نمی‌بایست به ایشان بگوییم که آقا من سه روز پیش

گفته‌ام! بلکه باید بلند شویم برویم به فلانی بگوییم
که مثلاً آقا گفته‌اند که فلان کار را انجام بده! درست
شد؟! چرا؟! به خاطر اینکه در بسیاری از موارد ما
علم به واقع نداریم. یعنی علم نداریم بر اینکه این
امری که الآن مولا دارد می‌کند به چه داعی دارد این
امر را می‌کند! ما خیال می‌کنیم به خاطر تحفظ بر آن
مأمور است ولی شاید یک داعی دیگری داشته باشد.
این است که اسمش را مصلحت نفسیه
می‌گذارند؛ یعنی مصلحتی در اینجا در احتیاط هست
که ما نمی‌دانیم آن مصلحت چیست، به خاطر آن
مصلحت می‌گویند: برو، و مکلف باید دوباره انجام
بدهد. منتها در مورد احکام این به صورت عام است
و لذا اشکال به آن وارد می‌شود. احتیاط به خاطر
همان است، مصلحت سلوکیه و این حرف‌ها دیگر
معنا ندارد؛ مگر در مقام ابهام و کلی‌گویی و مجمل
از این قضیه رد شویم. اما اگر بیاییم خلاصه قضیه را
کمی در موقعیت خودمان حداقل محدودش کنیم
می‌بینیم ممکن است هزارتا مصلحت در اینجا باشد
که یکی از او اتیان فعل در خارج است. مسائل دیگر

ممکن است مطرح باشد؛ ولی از دید ما مخفی است و وقتی که او امر مجدد می‌کند، اگر ما نرویم انجام بدهیم ترک آن مصالح نفسیه است.

اینجاست که عرض می‌کنم ما اوامر ارشادی نداریم، اوامر همه مولوی هستند؛ یعنی ظهور اوامر در مولوی است اگر اوامر ارشادی باشند، خود کیفیت بیان مولا آن ارشادی بودن را می‌رساند.

ظهور اوامر مولا در اوامر مولوی است؛ یعنی مکلف نمی‌تواند خودش را در مندوحة از ترک اوامر مولا به‌عنوان اینکه ممکن است این اوامر ارشادی باشد قرار بدهد، باید دنبال برود، اگر رفت خدا به او ثواب می‌دهد بر اینکه این اطاعت امر مولا را کرده است، اگر نرود و مخالفت با واقع کند خدا پدرش را هم درمی‌آورد که چرا نرفتی؟! نمی‌گویند: چرا واقع را انجام ندادی! بلکه می‌گویند: چرا وقتی که امام باقر به تو گفت: احتیاط بکن، نکردی؟! این را از مکلف سؤال می‌کنند، نمی‌گویند: چرا واقع را ترک کردی؟! مگر نگفتند که احتیاط بکن؟! می‌گویند: خدایا واقع برایم مجهول بود، خدا می‌گوید که حجت من آمد به تو گفت: انجام بده! می‌گویند: من قصد کردم که

منظور امام ممکن است ارشادی باشد! می گوید: تو غلط کردی قصد کردی! آیا خودش آمد گفت: ارشادی است؟! خودش نگفت، گفت: برو در اینجا احتیاط بکن، تو چرا نکردی؟! درست شد؟!!

لذا این اشکال در اینجا به اصل قضیه وارد می شود که ما در مورد ادلّه احتیاط مشکلی داریم و آن این است که با ادلّه احتیاط نمی توانیم به عنوان مسائل ارشادی به این سهولت برخورد بکنیم...

البته می خواستم راجع به این قضیه کمی بسط بدهم ولیکن بالإجمال می گویم؛ بعضی ها گفتند که «الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون» یعنی در صورتی

است که منجزی نباشد؛ یعنی با مورد منجز این «الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون» دیگر مورد ندارد، و

ادلّه برائت در صورتی هستند که معذّر نباشد؛ از این نقطه نظر این دوتا باز باهم تعارض می کنند چون «الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون» جعل معذّر می کند،

ادلّه احتیاط جعل منجز می کنند و منجز با معذّر باهم تعارض می کنند، آن وقت کدام یک از اینها [مقدم هستند]؟! همین طور اشکال دیگری هست که

إن شاء الله بماند.

اللهم صل على محمد و آل محمد